هو العلیم

خطابات عام شارع، خطاب حقیقی به همه مکلفان

از تشخیص مخاطب تا نقش عقل در معنای الفاظ

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ باب عام و خاص ـ

جلسه هشتادوچهارم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

عموم تکلیف نسبت به همه مکلفان

[در جلسات گذشته] عرض شد که تکلیف در مقام انشاء به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه ناظر به مخاطبین به تکلیف در مقام امر نیست. طبعاً این قضیه در مقام امر نسبت به مخاطبین حقیقی مُشافهی در اینجا مصداق دارد؛ اما نسبت به افرادی که مخاطب نیستند (مخاطبین ظاهری و حقیقی در اینجا)، حکم از بابِ اشتراک در تکلیف به آنها تسرّی پیدا می‌کند؛ ولی اصلِ تکلیف، صرف‌نظر از خطاب که حالا به خطاب هم می‌رسیم و معنای خطاب و کیفیت آن إن‌شاءالله روشن می‌شود.

تعلق تکلیف به طبیعت مکلفان

اصل تکلیف اصلاً ارتباطی به افراد خارجی به‌عنوان قضیهٔ خارجیه ندارد؛ بلکه روی طبیعت مکلفین می‌رود. بناءً علیٰ هذا، هیچ نوع ثمره‌ای دیگر مترتّب نمی‌شود که ما خطاب را مختصّ مشافهین بدانیم یا مختصّ مشافهین ندانیم؛ به‌جهت اینکه

تکلیف که منبعث و زاییدهٔ از خطاب است، اصلاً ارتباطی به مشافهین ندارد.

شارعِ مقدس در مقام جعل، مکلف را بما هو مکلف، اعم از موجودین و حاضرین یا موجودین و غایبین و یا معدومین إلی یوم القیامة، در نظر می‌گیرد و تکلیف را روی مکلف می‌برد. این‌طور نیست که روی افرادی که هستند ببرد و بعد به‌حسب قاعدهٔ اشتراک، تکلیف را روی بقیه ببرد. نه‌خیر! از اوّل و اوّلاًبلااوّل، قلم تکلیف به روی همهٔ افراد إلی یوم القیامة رفت و قلم تکلیف بر آنها گذاشته شد و اینها مکلف هستند.

در مورد خطاب هم همین مسئله را در اینجا عرض می‌کنیم و مسئله از همین قرار است. بناءًعلیٰهذا، ما در مورد تکلیف اصلاً مشکلی نداریم و به‌طورکلی اصلاً ثمره‌ای نسبت به این قضیه روشن نمی‌شود. اگر تکلیف در مقام انشاء باشد و در مقام انشاء بین حاضر و غایب و معدوم فرقی نباشد و این تکلیف روی مکلف بما هُو مکلف برود، بنابراین هم مکلف‌های فعلیه و هم مکلفین مقدرّه را شامل

می‌شود. این یک بحث در مورد تکلیف بود. آن‌وقت دیگر صحبت کردن زائد که نقل اقوال بقیه است و این حرف‌ها دیگر در اینجا لاطائلات است و نتیجه‌ای هم ندارد.

حقیقت خطاب و گستره مخاطبان

مطلبی که در اینجا هست و به‌نظر یک‌قدر دقیق می‌آید و در اینجا خیلی‌ها اشتباه کرده‌اند و قدم‌هایی در اینجا لغزیده است، این است که حالا ببینیم خطاباتی که شارع می‌کند، چه جنبه‌ای دارند؟! آیا مخاطبین شارع همان مقصودین بالإفهام هستند که در مهابط وحی وجود دارند؟! یعنی در همان نقطه و مکانی که وحی در آنجا نازل می‌شود، حتی افرادی که خارج از آن بیت هستند، آنها را شامل نمی‌شود الاّ به‌قاعدهٔ اشتراک؟!

این مقصودین بالإفهام چه کسانی هستند؟! آیا مقصودین بالإفهام، مقصودین حقیقیِ عرفی هستند؟! یعنی همان افرادی که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را در مرأی و مسمع خود دارند، آیا به این کیفیت است؟! یا اینکه مقصودین بالإفهام اعم است؟! و آیا اهمیّت از باب عنایت و مجاز است

یا از باب حقیقت است؟!

شمول احکام کلی و تفاوت با موارد شخصی

اینها مطالب مختلفی است که باید طرح شود. شکی نیست در اینکه شارع در مقام بیان وقتی که خطاب می‌کند، [حتی اگر] به‌قاعدهٔ اشتراک هم شما در نظر بگیرید، خطاب او اختصاص به حاضرین ندارد؛ یعنی در عمل به خطاب او فقط حاضرین ملزم نیستند؛ بلکه غایبین هم ملزم به عمل هستند، همان‌طوری که حاضرین ملزم هستند، معدومین هم إلی یوم القیامة ملزم به عمل هستند. در این مسئله شکی نیست، الاّ در موارد خاص و امور جزئیه و شخصیه که مقصود بالإفهام از ناحیهٔ شارع مشخص است و یک شخص جزئی است.

ولکن به‌طورکلی تمام احکام شرع از نقطه‌نظر حکم، تحقق موضوع و تعلق به مکلفین، کلی هستند. در هرجا که موضوع برای حکمی محقق شود، درصورتی‌که مکلفی موجود باشد، طبعاً حکم بر آن موضوع بار می‌شود و هیچ مسئله و تمایز و به عبارت دیگر عوارض شخصیه در تعلق حکم به موضوع

بأيِّنحوٍكان دخالت ندارد؛ بلکه صرفاً همان مکلف جزئی، البته با توجه به آنچه قبلاً عرض شد، بر اینکه هر عارض و قضیه‌ای و هر خصوصیت و شرایطی یک مکلف کلی می‌سازد و براساس آن ساختمان و آن ساخته‌شده، حکم هم روی آن بار می‌شود. این مطلبی بود که کراراً و مراراً عرض شد.

دیدگاه اختصاص خطاب حقیقی به حاضران

اما اینکه حالا ما این خطاب را حقیقی بدانیم یا مجازی، در این مسئله حرف هست. در مورد محاورات عرفیه و محاوراتی که مردم و عقلاء انجام می‌دهند، این مطلب هست که لقائلٍ أن یقول: «گرچه مفاد خطاب عام است نسبت به حاضرین و غیر حاضرین، اما آن مجلس تخاطب به کیفیتی است که مقام حقیقت را برای این تخاطب احراز می‌کند و به عبارت دیگر خطاب اوّلاً و بالذات به حاضرین تعلق می‌گیرد و ثانیاً و بالعرض به غیر مقصودین بالإفهام که در مجلس تخاطب حضور دارند، تعلق می‌گیرد؛ یعنی آن افرادی که نشسته‌اند و مشغول گوش کردن به حرف متکلم هستند، مقصودین هستند و ضمناً از باب اشتراک در صنف، غیر از این

حاضرین از اصنافی که با حاضرین در تلقی خطاب مشترک هستند، آنها هم منظور متکلم هستند و خطاب به آنها تعلق می‌گیرد. البته همان مفاد خطاب تعلق می‌گیرد، نه اصل خطاب.»

حقیقی بودن خطاب به غایبان

اما ما می‌توانیم قضیه را این‌طور مطرح کنیم که حتی در این نوع از مجالس تخاطب، خطاب بالنسبه به غایبین و حاضرین و حتی معدومین جنبهٔ حقیقی دارد، درصورتی‌که مفاد، مفاد عام باشد.

ما باید ببینیم متکلم و خطیب در موقع بیان مسئله آیا نظر به افراد خارج دارد؟ آن افرادی که در مرای و مسمع او هستند یا اینکه در مخیّلهٔ خود یک معنای عامی را تصور می‌کند؟ ولی از باب القاء مسئله که بالأخره قضیه باید به افرادی القاء شود، به عبارت دیگر از باب ناچاری، طرف او به افرادی است که در مجلس حضور دارند.

خطاب به عموم مردم در مثال عرفی

وقتی که به وجدان و نفس خودمان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم وقتی که متکلم در مقام بیان

می‌گوید: «مردم باید طوری در جوار هم زندگی کنند که ظلمی به هم نکنند.» گرچه خطابش من‌باب‌مثال به دویست نفر از نمایندگان مجلس است، اما طرف خطاب او مردم هستند؛ افرادی که در اینجا حضور ندارند. اصلاً چه‌بسا ممکن است به این افرادی که در اینجا نشسته‌اند هم خطاب نکند؛ مثلاً افراد نشسته‌اند، بعد او می‌گوید که: «ای مردم، شما باید این کار را انجام دهید!»

خطاب به کشورها و نقش شنوندگان

مثل بعضی از افرادی که از اهل سیاست هستند، آنها وقتی که صحبت می‌کنند، در مورد خطاب اصلاً خطاب می‌کنند به یک کشور خارجی؛ مثلاً می‌گویند که: «ای کذا، ای فلان مملکت، ای فلان کشور، اگر بخواهید که تعدّی کنید، ما شما را مثلاً چه‌کار می‌کنیم!» حالا من‌باب‌مثال بین این کشور و آن کشور پانصد فرسخ یا هفتصد فرسخ راه است! اما آن افرادی که نشسته‌اند و کلام او را گوش می‌دهند، اصلاً مورد خطاب او نیستند؛ بلکه آنها وسیله هستند برای اینکه او خطابش را به آن کشور برساند. فقط وسیله هستند.

تلمیذ: اصطلاحاً همان‌هایی که الآن هستند، مخاطب‌اند.

استاد: اصلاً اینها مخاطب نیستند. فرض کنید که اصلاً اینها چُرت هم بزنند، خوابشان هم ببرد، این خطابش به اینها تعلق نمی‌گیرد.

تلمیذ: الآن تعلق الزاماً مستقیماً به اینها تعلق می‌گیرد.

استاد: لذا آنها هم می‌توانند به این بگویند که: «چرا شما به ما اهانت کردید؟! چرا شما به ما [این‌گونه] می‌گویید؟!»

می‌گوید که: «من به شما اهانت نکردم. من دارم با اینها حرف می‌زنم.»

می‌گویند: «طرف تو ما هستیم!»

تلمیذ: در آن آیهٔ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَ﴾[1]، مخاطب اینها هستند، گرچه از باب وحدت ملاک، دیگران هم ...

استاد: شما یک‌دفعه از بحث ما یک‌قدری جلوتر

---

۱ سوره جمعه (۶۲)، آیه ۹.

افتاده‌اید. ما هنوز در ابتدای بحث هستیم. ما در اینجا هم همین مطلب را داریم، فرق نمی‌کند. کم‌کم از قضایای عرفیه شروع می‌کنیم تا بیاییم بالا و به شرع برسیم.

تفاوت شنونده و مخاطب در مثال کودک

شما وقتی که به قضایای عرفیه نگاه کنید، می‌بینید منظور شخصی که مشغول صحبت کردن است، کیست؟ خطاب متوجه همان کسی است که منظور او همان شخص است؛ یعنی اگر فرض کنید شخصی که می‌خواهد با آدمی پانزده یا بیست‌ساله صحبت کند، اما یک بچه را در مقابل خودش می‌گذارد و با او صحبت می‌کند و می‌گوید: «هر کسی که این عمل را انجام بدهد، من پدرش را درمی‌آورم!» الآن آن بچهٔ پنج‌ساله اصلاً نمی‌فهمد این چیست! ولی مخاطب شما همان [آدم بیست‌ساله] است، اما مجاز.

تلمیذ: الآن مقصود بالإفهام این مخاطب است.

استاد: ببینید، مخاطب اصلاً این نیست، مخاطب اوست؛ لذا او نمی‌تواند بگوید که: «به من چه مربوط است؟! شما به من نگفتید، به بچه گفتید.»

متکلم می‌گوید که: «تو شنیدی یا نه؟! آیا این را

فهمیدی که برای تو هست یا نه؟!»

مخاطب اوست. خطاب یعنی کسی که کلام به او القاء می‌شود. الآن به بچه کلام القاء می‌شود یا به آن شخص؟!

تلمیذ: آنجا به‌خاطر این است که لفظ کل است. می‌گوید که: «هر کسی این کار را انجام دهد، من پدرش را درمی‌آورم.» اما اگر به بچه بگوید که: «اگر تو این کار را انجام دهی، من فلان می‌کنم.» آن‌وقت نمی‌تواند طرف خطاب واقع شود!

استاد: بچه که اصلاً نمی‌فهمد تا این کار را انجام دهد. بچهٔ فلجی افتاده است، اصلا نمی‌تواند این کار را انجام دهد؛ درحالی‌که می‌بینیم اصلاً این کار را انجام می‌دهند. اصلاً بالمجاز هم نیست، بالعنایه هم نیست.

تلمیذ: به در می‌گوید دیوار بشنود.

تعیین مخاطب از میان حاضران

استاد: بله دیگر، اصلاً این مجاز نیست، این واقعیت و حقیقت است. خطاب، یعنی به آن کسی که منظور است، تعلق می‌گیرد. حالا ما از همهٔ اینها

هم بالاتر [می‌گوییم] یک عده در اینجا نشسته‌اند، یک عده از اینها هم منظور خطاب من است. من می‌گویم: «هر کسی از شماها که من‌باب‌مثال این عمل را انجام دهد، من چه‌کارش می‌کنم.» الآن می‌دانیم از میان این افرادی که ده نفر هستند، نُه نفرشان نمی‌توانند این کار را انجام دهند، فقط یک نفر می‌تواند، آن مقصود بالإفهام می‌شود؛ یعنی مقصود بالإفهام همان یک نفری است که می‌تواند این عمل را انجام دهد.

تلمیذ: شکی در آن نیست، ولی مخاطب هم هستند.

استاد: دیگران سیاهی لشکر هستند، نه مخاطب! یعنی متکلم واقعاً از اینها می‌خواهد؟! اینها قدرت ندارند، نمی‌توانند انجام دهند، انجام این عمل از آنها مستحیل است. آن‌وقت چگونه مخاطب هستند؟!

تلمیذ: اجماع کلام هم لغو می‌شود!

استاد: بله، آن هم لغو می‌شود. فقط یک نفر در اینجا مخاطب است و بقیه همه سیاهی لشکر هستند. آیا منظور متکلم واقعاً و واقعاً این نُه نفر دیگر است؟! حالا چون چشمش را می‌گرداند و با اینها

حرف می‌زند، اینها مخاطب می‌شوند؟! مخاطب همان شخصی است که مقصود بالإفهام است و او هم همان شخصی است که آنجاست. تمام شد و رفت! بقیه دیگر مخاطب نیستند. مستحیل است که متکلم از اینها بخواهد، عقلاً محال است. آن‌وقت چطور اینها مخاطب هستند؟!

تلمیذ: آن‌وقت فعل حکیم فعل لغوی می‌شود.

استاد: دیگر این برای آن یک نفر است.

تلمیذ: مستقیماً به آن یک نفر بگوید، چرا به همه می‌گوید؟!

استاد: نمی‌خواهد بگوید؛ روی مصالحی این کار را می‌کند. هزار تا حرف است.

تلمیذ: به فرمایش شما اگر همان یک نفر مورد خطاب باشد، تخصیص اکثر می‌شود.

خطاب غیرحضوری در مثال خبرنگاران

استاد: بله، این لغو می‌شود؛ یعنی اوّل همه را بگوید، بعد یکی‌یکی خارج شوند و یکی بماند و ما اصلاً این قضیه را واقعاً می‌بینیم که منظور آن مورد تخاطب هست، گرچه آن منظور حضور نداشته

باشد. الآن تمام این صحبت‌هایی که می‌شود، تمام سخنرانی‌ها و مسائلی که این سیاسیون در کشورها در خطابات دارند، در همهٔ اینها مقصود به تخاطب چه کسانی هستند؟! افرادی هستند که اصلاً در آنجا حضور ندارند. بنابراین باید بگوییم این خطاب در آنها مجاز است؟!

یعنی فرض کنید وقتی که رئیس جمهور آمریکا در یک مجلس بیست‌نفری که خبرنگارانی نشسته‌اند که اصلاً نه ته پیاز هستند و نه سر پیاز و فقط آمده‌اند یک خبر را درج کنند و بروند، صحبت می‌کند و می‌گوید که: «اگر فلان کشور برخلاف ما عملی انجام دهد، ما این کار را می‌کنیم.» آیا مقصود بالخطاب او این خبرنگاران هستند؟! آنها که فقط می‌نویسند، اصلاً اینها مقصود مخاطب نیستند. مخاطب رئیس جمهور اوّلاً‌بلااوّل همان کشوری است که الآن آن کار را انجام می‌دهد. طرفش اوست. اینها فقط خبرنگار هستند؛ مخاطب نیستند.

تلمیذ: آن را اصطلاحاً می‌گویند: «مقصود بالإفهام است.»

استاد: خب همین دیگر، این مخاطب می‌شود.

تلمیذ: مخاطب نیست.

استاد: مخاطب همان است. مخاطب یعنی آن شخصی که مورد خطاب است، منظور از خطاب اوست. مخاطب این کسی نیست که در اینجا حضور دارد و ۶۲ یا ۱۲۰ کیلو وزن دارد. این مخاطب نیست.

تعریف مخاطب براساس منظور گوینده

مخاطب یعنی آن ذاتی که مورد خطاب متکلم است، او را مخاطب می‌گویند، ولو حضور نداشته باشد؛ یعنی حقیقتاً و واقعاً این‌طور می‌گویند. و اِلّا اگر یک مخاطبی در آنجا دراز کشیده است یا خوابیده است، آیا مخاطب شماست؟! مخاطبی در آنجاست که دیوانه است، آیا مخاطب شماست؟! حالا چون جلوی شما نشسته است و چهارچشمی هم شما را نگاه می‌کند، باید بگویید که: «این مخاطب بنده است»؟! این اصلاً نمی‌فهمد، اصلاً یک چیز دیگر به ذهنش می‌آید. مخاطب آن کسی است که منظور شماست. بناءً علیٰ هذا، ما همین مسئله را در مورد مسائل عرفی و مسائل خارجی احساس

می‌کنیم که متکلم اصلاً به آن افرادی که در آنجا هستند، نظر ندارد یا نظرش از آن و از دیگران اعم است.

شمول حقیقی خطاب شرعی

حالا چه برسد به اینکه سراغ شرع برویم و اینکه شرع در مقام خطاب به‌طورکلی این مسئله را به هیچ نحو در نظر ندارد و بلکه در شرع از باب اینکه خداوند متعال شارع است و نسبت او به بندگانش نسبت علت به معلول است، نسبت مولا به عبد است، نسبت والی به مولّیٰ‌علیه است، نسبت مسیطر و ذات غالب به مغلوب است و امثال‌ذلک، اصلاً معنا ندارد که شارع در مقام تشریع افراد مخصوص را مختص به خطاب قرار دهد. شارع در مقام تشریع که همان خطاب است، تمام آن مکلفین را به نظرةٍ واحدة و دفعة واحدة و در مرتبة واحدة یک‌کاسه در نظر می‌گیرد و از زبان پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نسبت به آنها القاء خطاب می‌کند.

ندای حج ابراهیم و شمول مکلفان آینده

بنابراین تمام مکلفین إلی یوم القیامة در وجود شارع که وجود پیغمبر اکرم باشد که نمایندهٔ شارع

است، حضور عینی دارند؛ یعنی حضور اجمالی دارند. همان‌طور که می‌فرماید: ﴿وَأَذِّن فی ٱلنّاسِ بِٱلۡحَجِّ یَأۡتُوکَ رِجالاً وَعَلَىٰ کُلِّ ضامِرٍ یَأۡتینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ﴾[1]. در روایت داریم که ندای حضرت ابراهیم علیه‌السّلام در عالم ذَر به هر کسی که رسید و شنید و قبول کرد یا اینکه شنید، او موفق می‌شود به اینکه به حج برسد.

یعنی حضرت ابراهیم وقتی که ندا می‌کند ﴿وَأَذِّن فی ٱلنّاسِ بِٱلۡحَجِّ﴾ و یک ندا کرد که: «مردم به حج بیایید!» تمام آن افرادی که إلی یوم القیامة حج می‌آیند، در همان آن و در همان لحظه مخاطب حضرت ابراهیم بوده‌اند و همه شنیده‌اند.[2]

و اِلّا حضرت ابراهیم یک ندا کرد روی آسمان و بعد یک دقیقه هم یک‌دفعه محو شد، غیر از حضرت

---

۱ سوره حج (۲۲)، آیه ۲۷؛ امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:

«و ندا کن! و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج! تا به‌سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به‌جهت بعد سفر به لاغری درآمده است) از هر راه دوری بیایند.»

۲ الکافی، ج ۴، ص ۲۰۶:

«عن عبدالله بن سنان عن أبی‌عبدالله علیه السّلام قال: **”لمّا أمر إبراهیم و إسماعیل علیه السّلام ببناء البیت و تمّ بناؤه، قعد إبراهیم علی رکن ثمّ نادی: هلمّ الحجّ! فلو نادی هلمّوا إلی الحجّ، لم یحجّ إلاّ من کان یومئذ إنسیّاً مخلوقاً و لکنّه نادی: هلمّ الحجّ! فلبّی النّاس فی أصلاب الرّجال: لبّیک داعی الله، لبّیک داعی الله عزّ و جلّ! فمن لبّی عشراً، یحج عشراً و من لبّی خمساً، یحجّ خمساً و من لبّی أکثر من ذلک، فبعدد ذلک و من لبّی واحداً، حجّ واحداً و من لم یلبّ، لم یحجّ.“**»

اسماعیل و هاجر هیچ‌کس هم دور او نبودند، پس او به درودیوار و آسمان داشت ندا می‌کرد؟! یا اینکه نه، در باطنش مخاطب خودش آن افراد بودند؛ اما یک بروز ظاهری داشت که آن بروز ظاهری به لسان بود. آن باطن لسان که حقیقت اراده و مشیّت و خواست حضرت ابراهیم بود که به این دو نفر تعلق نمی‌گیرد. خواست حضرت ابراهیم به جمیع افراد إلی یوم القیامة تعلق می‌گیرد که اینها برای حج بیایند. پس مخاطب واقعی همهٔ افراد إلی یوم القیامة بودند.

همین‌طور در شریعت پیغمبر اکرم و در خطاباتی که در قرآن مجید است و یا از پیغمبر اکرم است، مثل ﴿یَٰٓأَیُّها ٱلَّذینَ ءامَنُوٓا﴾ و امثال‌ذلک، خطاب به همهٔ افراد است، حقیقتاً و واقعیتاً لا بالعنایة و لا بالمجاز.

یعنی خطاب روی هر ذاتی که مؤمن است رفته است و دیگر در آن عالم که عالم ثابتات است، تدریج و تدرّج معنا ندارد. اگرچه از نقطه‌نظر ظاهر این خطاب به یک عدهٔ خاص تعلق می‌گیرد، ولی باطن این خطاب که جنبهٔ نفسی و کلام نفسی پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است، در آنجا به هر

کسی که این ایمان بر او صدق کند، تعلق گرفته است؛ لذا این حقیقتاً می‌شود.

شاهد عاشورا بر خطاب حقیقی به شهدا

ما همین مسئله را در روز عاشورا می‌بینیم که سیدالشهدا علیه‌السّلام خطاب به افرادی که آنجا خوابیده‌اند، می‌فرماید:

«یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروة و یا حبیب بن مظاهر و یا زهیر بن القین و یا یزید بن مظاهر و یا یحیی بن کثیر و یا هلال بن نافع و یا إبراهیم بن الحصین و یا عمیر بن المطاع و یا أسد الکلبی و یا عبدالله بن عقیل و یا مسلم بن عوسجة و یا داود بن الطرماح و یا حر الریاحی و یا علی بن الحسین و یا أبطال الصفا و یا فرسان الهیجآء، مالی أناديكم فلا تجيبونی و أدعوكم فلا تسمعونی؟! أنتم نيام أرجوكم تنتبهون، أم حالت مودتكم عن إمامكم فلا تنصرونه؟!»[1]

اینکه حضرت به آنها می‌فرماید، اصلاً بالعنایة و المجاز نیست. این‌طور نیست که اینها می‌گویند: «تنزیلاً غائب و معدوم، در منزلهٔ حاضر در اینجا قرار داده شده است و متکلم معدوم را در منزلهٔ حاضر

---

۱ کلمات الإمام الحسین، ج ۱، ص ۴۸۴.

قرار داده و بعد به او خطاب می‌کند که بالعنایه و المجاز باشد.»

واقعاً و حقیقتاً کلام حضرت سیدالشهدا علیه‌السّلام به یک مشت افراد حی تعلق گرفته است؛ افرادی که حی هستند ولی بدنشان روی زمین افتاده است و بدنشان حی نیست. خطاب به بدن تعلق نگرفته است تا اینکه شما بگویید: «این میّت در حکم حی تنزیل می‌شود و بعد خطاب به او تعلق گرفته است.» نه‌خیر! خطاب به ارواح تعلق گرفته است، ارواح هم حی هستند؛ لذا خطاب را هم می‌شنوند و کاملا این مسئله را استماع می‌کنند و اصلاً معنای مجازیّتی هم در کار نیست.

وابستگی حقیقت و مجاز به مقام متکلم

خلاصه، حقیقت و مجاز برحسب رتبه و موارد استعمال متکلم تفاوت پیدا می‌کند. باید ببینیم متکلم در چه مقامی هست و در چه مقامی این را به‌کار می‌برد. آیا مقام، مقام حقیقت است؟! تصور او از موقعیت چه تصوری است؟! آیا تصور حقیقی است یا مجازی؟! بنابراین تمام خطابات شارع از این نقطه‌نظر حقیقی می‌شود و هیچ‌کدام از آنها مجازی

نیست و ما نمی‌توانیم به‌قاعدهٔ اشتراک این خطاب را به دیگران برگردانیم. بنابراین در اینجا هم ثمره‌ای دیگر روی این قضیه ظاهر نمی‌شود.

تلمیذ: آیات هم زیاد داریم که دلالت می‌کند به مخاطبین، مخاطب آن افراد حاضرین هستند. یکی خود آیات تحدّی، آیهٔ تدبر در قرآن، آیات هدف ارسال رسل و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم.

نقد حاضر فرض کردن مخاطب غایب

استاد: بله. این مطلب را در این ضمن عرض کردم که این افراد در اینجا معتقدند بر اینکه در اینجا معدومین، نازل منزلهٔ موجودین هستند؛ لذا به خطاب واحد در آنجا خطاب شده است؛ یعنی آن کسانی که معدوم هستند، تنزیلاً و اعتباراً و مجازاً آنها را حاضر فرض می‌کند و بعد به آنها خطاب می‌کند.

مثال شعری خطاب به معشوق غایب

من‌باب‌مثال می‌گویند: «ایا شجَرَ القابوس، ما لَک موقداً لَعَلَک لم یترک عَلَی...» یا اینکه فرض

کنید که می‌گوید: «مَن المُبلّغ عَنّی إلی سُعاد سَلامی؟»[1] مثلاً یا مثل شاعرهایی که شعر می‌خوانند و معشوق خیالی را در ذهنشان می‌آورند و با او شروع به صحبت کردن می‌کنند، یا اینکه به متکلم مخاطب مجهول و مخاطب مبهم خطاب می‌شود؛ مثلاً: «ای آهویی که حرکت می‌کنی و به منزل لیلی می‌روی، سلام من را برسان!» و امثال‌ذلک. تمام اینها معتقدند به اینکه معدوم مجازاً و اعتباراً نازل منزلهٔ موجود می‌شود، بعد متکلم او را مورد تخاطب خودش قرار می‌دهد.

نقش تمثیل در خطاب خیالی

اما اگر ما واقعیت را نگاه کنیم، می‌بینیم که هیچ معدومی هم نازل منزلهٔ او نیست. در اینجا واقعاً منظور این شخص یک شیء خاص نیست، یک آهوی خاص نیست. حتی اگر یک آهو هم جلوی او باشد، این را به او نمی‌گوید؛ بلکه اشاره‌اش فقط جنبهٔ سمبلیک دارد؛ یعنی فقط جنبهٔ مثلی دارد و جنبهٔ

---

۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۶۹:

پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت *** من المبلّغ عنّی إلی سعاد سلامی

نمایندگی دارد، تمثیل دارد. می‌دانید ممثَّل به چه می‌گویند؟! ممثّل یعنی نماینده. عرب‌ها به نمایندهٔ یک شخص ممثّل می‌گویند. برای این شخص جنبهٔ ممثّلیت دارد؛ لذا تمام اینها حقیقت است و مجاز نیست.

مطلب و محور سومی که مرحوم آخوند در اینجا مورد بحث و...

تلمیذ: این در مورد آیات مسئله عرفیت را فرمودید، ولی...

استاد: عرض کردم در مورد آیات هم همین‌طور است دیگر.

شأن نزول خاص و عموم خطاب قرآن

تلمیذ: آیاتی که شأن نزول خاص دارد، مثل همین آیهٔ ﴿نُودِیَ لِلصَّلَوٰةِ﴾، الآن مخاطب اینها هستند؛ ﴿إِذا نُودِیَ لِلصَّلَوٰةِ مِن یَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡا إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُوا ٱلۡبَیۡعَ﴾. اینها می‌گویند که بیع کردند، به‌خاطر بیع...

عموم خطاب آیه نماز جمعه

استاد: ببینید، شأن نزول این‌طور است؛ اما

خطاب آیه فقط اینها که نیستند؛ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾.[1]

تلمیذ: اینها حالا مقصودین بالإفهام بودند یا نبودند؟!

استاد: حالا یک‌وقت می‌گویند: «ای زیدی که الآن بیرون می‌روی، الآن وقت نداست؛ الآن وقت صلاة است، نرو!» این مخاطب مقصود بالإفهام است و ما به‌قاعدهٔ اشتراک دیگران را هم در این خطاب سهیم می‌دانیم.

یک‌وقت نه، آیه این است که ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ﴾. معلوم می‌شود که خطاب، خطاب عموم است. حالا سبب و علت برای این آیه این کاری که اینها کرده‌اند است؛ یعنی الآن در اینجا این چند نفر... مثل اینکه پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌گوید: «چرا من [این را می‌شنوم که این کار باید بشود]؟!»

---

۱ سوره جمعه (۶۲)، آیه ۹؛ ترجمه صلاة جمعه، ص ۱۰۱:
«ای مؤمنان، چون بانگ نماز در روز جمعه بر آید، به ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که رها کردن معامله و داد و ستد برای شما (از هر چیز) بهتر است، اگر بدانید.»

حضرت مسئله را بالا می‌برد. چرا باید چنین کاری بشود؟! حالا چرا پیغمبر این‌طور فرمودند؟ علتش این چند نفر شدند؛ اما اگر غیر همین چند نفر، مثلاً بیست نفر دیگر هم بودند، باز پیغمبر خطابشان به آن بیست نفر بود.

تلمیذ: می‌خواهم بگویم به‌قاعدهٔ اشتراک آنها را اضافه می‌کنیم. الآن هم غیر مقصود بالإفهام هستند، هم مخاطب هستند...

عموم حکم فراتر از رفتار افراد خاص

استاد: نه اشتراک... اصلاً پیغمبر که این حرف را می‌زند، یک‌وقت خطاب به یک نفر می‌کند که: «چرا تو این کار را انجام می‌دهی؟!» یک‌وقت می‌گوید: «چرا من این را می‌شنوم که این کار باید بشود؟!» یعنی در آنجا صحبت این است که اصلاً این کار غلط است، چه این چهار نفر انجام بدهند، چه چهل نفر بعد بیایند انجام بدهند؛ یعنی به‌عنوان مجهول، انجام شدن این کار غلط است. کلام پیغمبر روی وقوع فعل می‌رود، از هر فاعلی که می‌خواهد باشد. این اعمّ از مقصودین می‌شود؛ یعنی همین مخاطبین

عرفی و هم کسانی که... یعنی در اینجا مخاطبین پیغمبر فقط این چهار نفری نیستند که انجام داده‌اند؛ بلکه همهٔ افراد إلی یوم القیامة می‌باشند.

تمایز عموم خطاب با جری و تطبیق

تلمیذ: این فرمایش شما از جری و تطبیق که علاّمه (رضوان‌اللهتعالیٰعلیه) دارند[1]، بالاتر است؟!

استاد: بله، بله، این از آنجا بالاتر است.

تلمیذ: آن جری و تطبیق عبارةٌ اُخرای اشتراک می‌شود.

استاد: بله، بله، آن مسئلهٔ اشتراک است. عرض بنده این است که اصلاً بالحقیقة و الواقعیة، مخاطبین غیر از آنها هم هستند، نه بالجری و التطبیق. ما اصلاً در اینجا نیاز به‌قاعدهٔ اشتراک نداریم. اصلاً واقعیت این است و شما همین را در وجدانتان مشاهده می‌کنید؛ آیا می‌شود ﴿یَٰٓأَیُّها ٱلَّذینَ ءامَنُوٓا﴾ به ما تعلق نگرفته باشد و ما به‌قاعدهٔ اشتراک متعلق باشیم؟! آیا این مسخره نیست؟! مگر ما آدم نیستیم؟!

---

۱ المیزان، ج ۱، ص ۴۱.

پس این قرآن برای کیست؟! خدا ما را مخاطب ﴿یَٰٓأَیُّها ٱلَّذینَ ءامَنُوٓا﴾ نمی‌کند؟! آیا ما که این را می‌خوانیم، به این عنوان می‌خوانیم که در زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمده است و مخاطبینش آنها هستند؟!

تفاوت نامه شخصی با پیام عمومی

این‌طور که نمی‌گویند! مثل اینکه شما نامه‌ای را که تقی برای نقی نوشته است مطالعه کنید، آیا این نامه را به خودتان هیچ نسبتی می‌دهید؟! یک نامه‌ای زیدی برای عمرو نوشته است، اصلاً ربطی به شما ندارد. شما در راه می‌بینید کاغذی افتاده است، آن را برمی‌دارید و می‌خوانید، می‌بینید اصلاً هیچ ربطی به شما ندارد. اصلاً احساس شما این است که زیدی در زمانی بوده است، عمرو هم در زمان دیگری بوده است که این نامه را برای همدیگر نوشته‌اند. این یک حرف.

یک‌وقت هم شما نامه را برمی‌دارید و می‌خوانید، می‌بینید در آن نامه نوشته است که: «هر انسانی در این عالم باید این عمل را انجام دهد.» اگر این‌طور

باشد، آیا شما می‌گویید که: «این به من بی‌احترامی کرده است، غلط کرده است، حرفش اشتباه است»؟! یعنی وقتی می‌بینیم آن عمومیت دارد، خود خطاب الآن متوجه شماست؛ لذا می‌گویند که: «آقا، چرا به ما بی‌احترامی کرد؟!»

مخاطب بودن افراد در خطاب کلی

شما در مجلسی که صحبت می‌کنید و این حرف‌ها، چرا رعایت همهٔ افراد را می‌کنید که به کسی برنخورد؟! چون همین‌قدر که کلی صحبت می‌کنید، مخاطب شما او خواهد بود.

می‌گوید: «آقا، شما در فلان مجلس به بنده اهانت کردید.»

ـ بنده چه وقتی اهانت کردم؟!

ـ شما در فلان مجلس گفتید که: «هر کسی که این حرف را نقل کرده است، غلط کرده است، بیخود کرده است!» بنده نقل کردم، پس مخاطب شما بنده هستم!

به‌قاعدهٔ جعل یا تکمیل و اشتراک در اینجا حرف نمی‌زند. می‌گوید که: «اصلاً من حقیقتاً و واقعیتاً مخاطب شما هستم، نه مجازاً.»

تفاوت قضیه شخصی با خطاب عمومی

تلمیذ: آن‌وقت در تمام موارد این هست؛ مثلاً ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ﴾[1] که راجع به بنی امیّه است.

استاد: نه، آن خصوص است؛ قضیهٔ خصوصی است.

تلمیذ: از آنجا ما می‌توانیم بگوییم که هر کلمهٔ خبیثه‌ای مثلاً این‌طور است، هر شجرهٔ طیبه‌ای این‌طور است؟!

قضیه زید و زینب و شمول کلی حکم

استاد: نه، منظور در آنجا آن است. ما آن را می‌توانیم تسرّی بدهیم؛ آنجا خطاب نیست. منظور خطاباتی است که در آیات هستند، نه در قضایای شخصیه. فرض کنید در قضیهٔ زید و زینب و پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، خصوص قضیه مربوط به آنها بود، ولی جنبهٔ کلی داشت: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيۡدٞ مِّنۡهَا وَطَرٗا زَوَّجۡنَاكَهَا لِكَيۡ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ حَرَجٞ فِيٓ أَزۡوَٰجِ

---

۱ سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۶؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۲۰:

«پس چون زید حاجت خود را از زوجه خود گرفت و به او استمتاع و دخول کرد، ما زینب را به زنیّت و زوجیّت تو درآوردیم؛ به‌جهت آنکه هیچ‌گاه دیگر برای مؤمنان سختی و حرجی، در نکاح کردن زن‌های پسرخوانده‌های آنان نباشد.»

أَدۡعِيَآئِهِمۡ﴾.[1]

یعنی قضیهٔ شخصی است، ولی مقصود کلی است. یعنی می‌خواهم بگویم که شأن نزول نباید باعث شود که منظور کلی باشد. حکم در اینجا کلی است، ولی خطاب در اینجا [خصوصی] می‌شود.

تلمیذ: از باب جری یا تطبیق است.

گستره خطاب قرآن به همه مؤمنان

استاد: آنجا این‌طور است، ولی بحث ما خطاب ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ است، نه یک قضیهٔ شخصیه که شما باید بعداً به تنقیح ملاک در آنجا استفادهٔ عمومیت کنید. بحث خطاب است، بحث قضیهٔ شخصیه نیست. آیا ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ یا آیهٔ ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ * ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ﴾[2] فقط مربوط به زمان پیغمبر است؟! ما مؤمن نیستیم؟!

تلمیذ: پس اینها را فقط منحصر کرده‌اید در دایرهٔ

---

۱ سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۷.

۲ سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۱ و ۲؛ انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۲۹، تعلیقه ۱: «به‌راستی که مؤمنان رستگار شدند، آنان که در نمازشان خشوع دارند.»

الفاظ کل: آمنوا و الذین آمنوا و امثال‌ذلک.

استاد: ببینید، یک‌وقتی می‌گوییم: «کل»، می‌گوییم: ﴿یَٰٓأَیُّها ٱلَّذینَ﴾ یا الفاظی که مخصوص است، الفاظی که بر این چیز [بار] شده است، اینها اصلاً خطاب همه هستند. یک‌وقت نه، حضرت با یک نفر صحبت می‌کند و خطابش خطاب یکی است، ما این معنا را حتی نسبت به خودمان استفاده می‌کنیم. این در اینجا از باب جری و تطبیق است که شما می‌فرمایید، دیگر از باب عمومیت خطاب نیست.

یک‌وقت حضرت می‌گوید که: «هر کسی که کلام من را بشنود، بر او واجب است که این کار را انجام دهد.» ما می‌گوییم که: «نه، این خطابش واقعاً برای هر مؤمنی تا روز قیامت است؛ ولو اینکه چند نفر پیش پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم باشند.»

فرض کنید یک‌وقت حضرت از اینجا رد می‌شوند، رو می‌کنند به زید بن اسامه و می‌گویند که: «چرا این کار را انجام دادی و این عمل خلاف را انجام دادی؟!» ما هم نگاه می‌کنیم، می‌بینیم

همین‌طور هستیم؛ لذا این احکام به‌قاعدهٔ اشتراک به ما هم برمی‌گردد؛ چون ملاک در اینجا تنقیح می‌شود، ولی مخاطب در اینجا فقط اوست.

بله، خطابی داریم با خطاب دیگر فرق می‌کند. این بحث‌هایی که در اینجاست، همه مربوط به خطاباتی است که با «کل» و با ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا﴾ آمده است و در اینجا این قِسم است؛ اما اینها نه، اینها خطاب واقعی همان افرادی هستند که إلی یوم القیامة هستند.

تلمیذ: ثمره در اینجا چه می‌شود؟!

تأثیر مبنای خطاب در ثمره بحث

استاد: بله، فعلاً این سه محور را عرض می‌کنم، آن‌وقت ثمره را خواهم گفت. به این کیفیتی که ما تا الآن بیان کرده‌ایم، دیگر ثمره‌ای مترتّب نمی‌شود، به مسئلهٔ سوم هم که برسیم، هیچ ثمره‌ای مترتّب نخواهد شد؛ اما بنابر مبنای میرزای قمی و مبنای مرحوم آخوند، ثمره ظاهر می‌شود. این حجّیت ظهورات به نسبت به قول و این حرف‌ها، این مسائل پیش می‌آید.

گستره معنایی الفاظ خطاب

محور سوم این است که (گرچه یک مقدار دقیق است، عرض می‌کنیم، إن‌شاءالله بیان ثمراتش برای جلسات آینده می‌ماند) الفاظ خطاب مثل الفاظ ندا ﴿یَٰٓأَیُّها ٱلَّذینَ ءامَنُوٓا﴾، ضمایر خطاب: «کاف»، «ایاک»، «انتم» و امثال‌ذلک یا حروفی که برای خطاب هستند، مثل «ها»، «هذه»، «انتم»، «هولاء» و امثال‌ذلک، آیا از نظر لغت برای اعم از حاضرین و غایبین وضع شده‌اند یا اینکه اختصاص به حاضرین دارند؟!

دیدگاه آخوند در لغوی بودن بحث

مرحوم آخوند می‌فرمایند که این بحث لغوی است[1]؛ یعنی ما باید به لغت مراجعه کنیم و ببینیم که واضع لغت اوّلاًبلااوّل کاف خطاب را برای مخاطب شخصی واقعیِ جسمانی وضع کرده است و بعد بالعنایة و المجاز این کاف خطاب نسبت به معدومین هم هست، نسبت به معشوقهٔ تخیلی هم هست، نسبت به موارد تنزیلی و اینها هم پیدا

---

۱ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۲۲۸.

می‌شود. باید ببینیم که این الفاظ اوّلاً از نظر لغت برای چه معنایی وضع شده‌اند؟ آیا برای خطاب واقعی هستند یا نه؟ لذا ایشان می‌فرمایند که این بحث لغوی است و ما باید به واضع مراجعه کنیم و امثال‌ذلک.

وضع عام و معنای عام خطاب

حالا اگر در اینجا به واضع لغت مراجعه کردیم، چه استفاده‌ای می‌کنیم؟ بعضی‌ها در اینجا گفته‌اند که واضع در مقام وضع، خطاب را اعم در عالم جعل در نظر گرفته است؛ به عبارت دیگر وضع در اینجا وضع عام می‌شود؛ یعنی یک معنای کلیِ خطاب را [برای] مخاطب در نظر گرفته یا وضع کرده است. حالا دیگر برایش فرق نمی‌کند که آن مخاطب حضوری باشد یا مخاطب غیابی. در واقع واضع وضع را در مقام وضع، عام در نظر گرفته است و موضوعٌ‌له آن را هم عام در نظر گرفته است؛ یعنی یک معنای کلی مخاطب را در نظر گرفته است و این اسم و الفاظ را برای همان معنای عام، برای همان مخاطب مبهم، برای همان مخاطب عام، برای همان مخاطب کلی وضع کرده است. بعضی‌ها این‌طور فرموده‌اند.

وضع عام و مخاطب خاص

بعضی‌ها هم گفته‌اند که وضع عام است، ولی موضوعٌ‌له خاص است؛ یعنی واضع «یا» را برای مخاطب وضع کرده است، برای هر مخاطبی که می‌خواهد باشد. اگر مخاطب انسان، انسان باشد یا حیوان باشد، اشکال ندارد؛ مخاطب انسان، شجر باشد، مَدَر باشد، اشکال ندارد؛ مخاطبش خدا باشد، مثل «یا اِلٰهنا»، «اللهم فلان» که مخاطب خداست؛ مخاطب انسان هر کسی می‌خواهد باشد، فرق نمی‌کند؛ چون وضع عام است، اما موضوعٌ‌له خاص است.

یعنی آن را وضع کرده است برای آن مخاطبی که به‌خصوص در اینجا مورد نظر است. این وضع عام می‌شود و موضوعٌ‌له خاص؛ یعنی برای آن مخاطبِ حاضر که مقصود بالإفهام است و مورد حضور انسان است. حالا اگر خدا باشد، خُب خدا حضور دارد، اگر زید باشد، حضور دارد؛ اما آن را برای مخاطب غایب وضع نکرده است؛ یعنی وضع عام است، ولی مخاطب باید شخصاً حضور داشته باشد.

اگر بخواهیم برای مخاطبِ غایب استعمال کنیم، بالعنایة و المجاز می‌شود؛ یعنی متکلم در مقام اعتبار، امر عدمی را به امر وجودی تنزیل می‌کند. وقتی که آن امر عدمی موجود شد، آن موقع تعلق خطاب نسبت به او پیدا می‌شود. این یک مسئله.

ماهیت عقلی معنای الفاظ

اما اگر ما در اینجا یک نظر دقیقی کنیم، اصلاً این بحث، بحثِ لغوی نیست؛ بلکه بحثِ عقلی است. واضعِ لغت حق ندارد الفاظ را به معنای عام و به معنای خاص وضع کند. اصلاً بحث، بحثِ عقلی است؛ یعنی اصلاً این بحث نباید در محدودهٔ لغت مطرح شود؛ به‌جهت اینکه واضعِ لغت یک شخصی مثل یکی از افراد دیگر است و براساس قریحه، ذوق، عقل و آن حالت وجدانی خودش الفاظ را برای معانی وضع می‌کند و نمی‌تواند از این سیره تخطّی کند. دست واضعِ لغت نیست که این کارها را انجام دهد و دخل و تصرف کند.

عموم نام جنس در مثال گندم

واضعِ لغت فقط اسم را برای یک معنا وضع می‌کند، مثل اسماء اجناس؛ اسم گندم را برای این

وجود خاص وضع می‌کند. اما اینکه آیا می‌تواند بگوید: «من گندم را برای گندمی که مثلاً در ری کاشته شود وضع می‌کنم یا گندم را برای گندمی که دارای این خصوصیت باشد وضع می‌کنم»؟! اصلاً دست او نیست. چرا؟! به‌جهت اینکه اسم جنس روی جنس می‌رود و جنس عقلاً و تکویناً جمیع انواع خودش را متکفّل است. بنابراین وقتی اسمی برای یک جنس وضع می‌شود، لامحالة و قطعاً جمیع انواع خودش داخل در آن جنس خواهند بود.

تفاوت نام جنس با نام انواع برنج

بله، ممکن است بگوید که: «من برای فلان گندم یک اسم دیگری وضع می‌کنم.» مثل اینکه برنج وضع می‌شود، اما برنج انواعی دارد؛ فرض کنید که برنج طارم داریم، خصوص آن مکان و آن نوع در نظر است؛ برنج آمل داریم، خصوص آن برنج مورد نظر است؛ فرض کنید که برنج دم‌سیاه داریم که در اینجا برای آن نوع یا صنف مورد نظر است. اما اینکه برنج اوّلاً‌بلااوّل فقط برای برنج دم‌سیاه وضع شود، اصلاً دست واضع نیست تا این کار را انجام دهد.

اسماء اجناس اسمائی هستند که به یک معنای جنس وضع شده‌اند که معنای عام و معنای کلی است و چون برای آن معنای کلی وضع می‌شوند، تمام اصناف را لامحالة دربر خواهند گرفت، گرچه برای خود آن اصناف اسامی دیگری هم وضع شود. اینکه یک صنف و یک نوع از تحت آن جنس بیرون بیاید، عقلاً مستحیل است. بناءً علیٰ هذا، واضع در مقام وضعِ لفظ مثل یکی از افراد دیگر است. ما باید ببینیم عقل در وضعِ الفاظ برای این معانیِ کلیه چه معنا و چه مرادی را در نظر گرفته است.

اختیار واضع در انتخاب لفظ

کاری که واضع انجام می‌دهد، این است که خود لفظ را تعیین می‌کند، نه مفاد آن را؛ چون مفاد در اختیار او نیست. این نکته است که در اینجا باعث اشتباه خیلی‌ها شده است. واضع فقط «یا» را برای خطاب جعل می‌کند. «آب» را برای خطاب جعل نمی‌کند؛ آب برای این مایع سیال است. من‌باب‌مثال «کاف» را برای خطاب جعل می‌کند، نه «نون» و «صاد» و «ضاد» را، «انتم» را برای خطاب وضع می‌کند، نه «لکن» و «لَعَلَّ» را. درست شد؟! فقط

هنری که واضع در اینجا دارد، در تعیین الفاظی است که برای آن معنا جعل می‌شود؛ دیگر در مفاد نمی‌تواند تصرف کند.

مگر واضع چه‌کاره است که در مفاد تصرف کند؟! حق ندارد تصرف کند. واضع فقط می‌تواند بگوید که: «من "یا" را برای خطاب جعل کردم. حالا تو از خطاب چه می‌فهمی؟! خودت هرطور می‌توانی استفاده کن، به من ربطی ندارد.»

حدود اختیار در کاربرد حقیقی و مجازی

اما اینکه واضع بگوید: «من "یا" را برای مخاطبی که... وضع کردم...» تو غلط می‌کنی وضع هم کرده باشی! این حرف‌ها چیست؟! تو فقط حق داری بگویی که: «اسد برای شیر وضع شده است.» اما اینکه بگویی: «تو نمی‌توانی این اسد را در معنای مجازی استفاده کنی»، غلط می‌کنی! نمی‌توانی چنین حرفی بزنی! بنده دلم می‌خواهد اصلاً در معنای مجازی استفاده کنم، به تو چه مربوط است؟! تو فقط می‌توانی بگویی که: «پلنگ برای این حیوان وضع شده است، والسّلام.» اما اینکه بگویی: «تو

به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه حق نداری این پلنگ را در یک حیوان دیگر به‌کار ببری»، آن دیگر دست تو نیست؛ بلکه دست من است.

ما باید ببینیم آن مفادی که آن را در نظر گرفته است، چیست و در چه محدوده‌ای می‌تواند وسعت و عمومیت داشته باشد. آن دیگر در اختیار ماست.

ملاک عقل و ذوق سلیم در استعمال مجاز

لذا اینکه می‌گویند: «علاقه مَجاز و امثال‌ذلک»، ما قبلاً عرض کردیم که همهٔ این حرف‌ها بیخود است. ما اصلاً نمی‌خواهیم علاقهٔ مجاز داشته باشیم و نداریم. یکی می‌گوید: «پنج‌تا»، یکی می‌گوید: «هفت‌تا»، مطوّل هم ۲۴ تا ۲۵ مورد هم شمرده است[1]. اصلاً این حرف‌ها نیست.

علاقهٔ مجاز عبارت است از آن ارتباطی که بین آن ذاتی که مجاز است و آن ذاتی که حقیقت است، براساس ادراک متکلم [وجود دارد]. همین! آن ارتباط به‌هرنحوی می‌خواهد باشد و هر طوری می‌خواهد باشد که مصحح برای استعمال این لفظ در

---

۱ المطوّل، ج ۱، ص ۳۵۵.

آنها باشد، علاقه می‌شود و آن یکی و دوتا نیست، شما بگو هزار تا، شما بگو ده هزار تا. هر طوری که متکلم این لفظ را استعمال کند و عقل سلیم و ذوق سلیم برای این استعمال، وَجهِ حَسَن قائل باشد و این استعمال را مستحسن بداند، این می‌شود جواز استعمال لفظ در «غیر ما وضع له».

تلمیذ: این مفاد که فرمودید، از سایر حروف به‌دست نمی‌آید. و اِلّا اگر از همان صاد و ضاد هم این مفاد به‌دست بیاید، واضع همین صاد و ضاد را...

نقل لغت و تعیین نام حیوانات

استاد: نه، اوّلاًبلااوّل را که واضع وضع کرده است. ما که علم غیب نداشتیم، لغت را نگاه کردیم، المنجد را نگاه کردیم، دیدیم که من‌باب‌مثال لفظ نَمِر را برای پلنگ وضع کرده است، لفظ اَسَد را برای شیر وضع کرده است، لفظ ذِئب را برای گرگ وضع کرده است. ما که وضع نکردیم؛ بلکه از نیاکانمان، نیاکانمان از قبل، قبل، قبل تا برسیم به اینکه بالأخره یک نفر یا چند نفر یا عده‌ای وضع کرده‌اند. حالا در آن وضعِ لفظ هم حرف است که آیا یک نفر بوده

است یا آن طبیعت و ذوق انسانی وضع کرده است، مُلهَم است یا غیر مُلهَم است. بالأخره یکی این لفظ را بر معنایی وضع کرده است.

نمونه پیدایش نام بر اثر استعمال

حالا آیا ما می‌توانیم لفظ دیگری را برای این معنا وضع کنیم؟! این یک بحث دیگر است؛ من‌باب‌مثال بنده دلم می‌خواهد «اَشی» را برای شیر وضع کنم. آیا می‌توانم یک چنین کاری را انجام دهم؟! بله، می‌توانم! دلیلش این است که بنده چنین غلطی را می‌کنم، همسایهٔ من هم این را انجام می‌دهد، کم‌کم این اسم برای او می‌شود! آقاخان که اوّل اسمش آقاخان نبود، یکی به او گفت: «آقاخان»، آقاخان کم‌کم شد رئیس فرقهٔ نمی‌دانم فلان. اسمش از اوّل این نبود.

تلمیذ: همان نوری آقاخان؟!

استاد: نه، [امام] اسماعیلیه. یا اینکه خیلی موارد پیدا می‌شوند؛ من‌باب‌مثال اسم زنی زهراست، دختربچه‌ای (این اصلاً بحث مفصلی است) به همان زبان بچه می‌گوید: «اسم این "زی‌زی" است.» بعد این به آن می‌گوید: «زی‌زی، زی‌زی و...» اصلاً

دیگر اسم او «زی‌زی» می‌شود! زهرا می‌شود زی‌زی! یا زهرا می‌شود زری! چون یک بچهٔ کوچک این حرف را و این کلمه را استعمال کرده است، بقیه هم خوششان آمده است، کم‌کم برای او اسم می‌شود، بعد هم در شناسنامه‌شان می‌نویسند زی‌زی! اصلاً اسمش می‌شود زی‌زی!

ـ آقا، این اسم معنا ندارد!

ـ لازم نیست معنا داشته باشد، اسم است دیگر، خوشم می‌آید! اصلاً از اوّل ممکن است که بگوید: «"اسد" اصلاً چه معنا می‌دهد؟ الف و سین و دال یعنی چه؟!»

ـ هیچ. صرف اسم است دیگر. این اسم است که برای شیر وضع شده است. اصلاً شما از «اسد» هیبت نمی‌فهمید، کلهٔ بزرگ و یال نمی‌فهمید، هیچ نمی‌فهمید.

اگر به شما بگویند: «اسد»، خیال می‌کنید که گربهٔ ملوس یا فرض کنید که نان قندی است! اگر به کسی که نمی‌داند، یک حیوان نشان دهید و بگویید که: «این همان اسد است.» می‌گوید: «عجب! این

اسمش بود؟! من تابه‌حال نمی‌دانستم چیست! می‌گفت: "خودش را بیاور، اسمش را نیاور!"»

دیدید بعضی‌ها اسم‌های خوبی دارند، آدم خیال می‌کند اینها اصلاً یک آدم‌های [خوبی هستند، بعد که می‌بینیم] یک انسان‌های بدی هستند! مثلاً اسم او را نازی گذاشته‌اند، اما تا [می‌بینی، متوجه می‌شوی] عجب! قیافه‌ای مثل اورانگوتان دارد و هیچ‌گونه تشابهی بین مسمّیٰ و اسم وجود ندارد!

نتیجه بحث در تعمیم خطابات شارع

آن‌وقت این نزاع در اینجا اصلاً به‌طورکلی نزاع عقلی می‌شود که آیا عقل سلیم این الفاظ را در معانی کلی وضع کرده است یا در معانی جزئی وضع کرده است؟ اگر ما به بحث‌ها و مطالب قبل نظر کنیم، می‌بینیم که وضع در اینجا وضع عام نسبت به کلی است؛ بنابراین هم از نظر محور تکلیف، هم از نظر محور خطاب و هم از نظر محور الفاظی که دلالت بر خطاب می‌کنند، چه در آیات کریمه و چه در خطابات شفاهیهٔ قرآنیه و غیر قرآنیه، مقصودین بالإفهام إلی یوم القیامة تمام مؤمنین و تمام مکلفین هستند.

نسبت نتیجه با اقسام وضع

تلمیذ: دربارهٔ وضع، این اقسام وضع عام و موضوعٌ‌له خاص را قبول ندارید؟

استاد: خاص، نه‌خیر.

تلمیذ: اقسام دیگرش چه؟

استاد: آن اقسام، اقسامِ جزئی است؛ وضع خاص، موضوعٌ‌له خاص، وضع...

تلمیذ: وضع عام، موضوعٌ له عام.

استاد: آن که هست، بله.

تلمیذ: وضع خاص، موضوعٌ له عام.

استاد: نه، آن اصلاً نمی‌شود؛ امکان ندارد.

تلمیذ: پس این‌طوری پنبه‌اش همه‌اش زده می‌شود؟!...

أللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد